

گاستون باشلار و روانکاوی نیچه

گاستون باشلار به جای آنکه توجه خویش را به تکوین عقلانی اندیشه نیچه، و ضریب‌هایش، معطوف دارد، و به جستجو برخیزد تا بداند که نیچه یک نظام فکری پرداخته یا چندین نظام فکری، و آیا بر تضادهای نظریه معرفتش که در کتاب «اراده معطوف به قدرت» طرح شده، فائق آمده است یا نه، و آیا ابرمرد از آشوبها و اختلالاتی جامع و همه گیر زاده خواهد شد یا نه؛ به غوررسی در زبان رمزی نیچه برای وصف عالم می پردازد و در این تخصص تا حد بررسی روانشناختی فلسفه اولای نیچه پیش می رود.^۲ باشلار در پژوهشش مربوط به تخیل عالم، چنین تشخیص می دهد که نیچه، فیلسوف بلندیها و فراز گاههاست. چه جایی بهتر از کتاب *L'Air et les Songs* که در آن از نیچه سخن بگوید که «نمونه شاعر عمودگرا، شاعر قلعه‌ها، شاعر عروج و صعود» است؟^۳ کاری که گابریل مارسل^۴ نتوانست با بررسی مسئله دامن زدن نویسنده‌گان به تشویش و دلواپسی دوران معاصر انجام دهد، باشلار ضمن بررسی «زرتشت» و «اشعار» نیچه (ترجمه Albert)، صورت داد. به نیروی قلمش، نیچه وحدت از دست شده و انسجام وجود شناختیش را باز می یابد که اینهمه با بعضی جهالت‌های سرخود هیدگر^۵ که از خاطری مشوش حکایت دارد، اساساً متعارض است.

از لحاظ باشلار، انسان تصاویری زنده از خود که با رمزپردازی ناخود آگاه اعماق سرشت‌اش می خواند، بر جهان می تاباند. مجموع این تصاویر که مفهوم تخیل، جامع آنهاست، در همبستگی مستقیم با جنبش حیاتی انسان متفکر یا شاعر است. این تخیل، زهدان نگرانیهای اوست و رکن سائقه آفرینش. پایه تنیدسی است از همان جنس و ماده تنیدس و نیز حیات آن ماده است که پس از شکل پذیری، به آزادی و رهیدگی می رسد. نظریه باشلار مبنی بر «قدرت بدوی تخیل پویا»^۶ از همین اصل ناشی است. بر مبنای این حرکت (یا پویایی تخیل)، اندیشه آدمی ساخته و پرداخته می شود، و جهشهای خلاق نیز، از همان حرکت توشه و مایه می گیرند.

پس شگفت نیست اگر در پاره‌ای موارد که هوش تسلیم تخیل پویا شده، «اندیشه به طریق استقراء از حرکت زاده شود.» در این حالت، باید در فکر به جستجو پرداخت تا دریافت کدام تصویر خیال، اندیشه را برانگیخته است. تخیل خام که با ماده ناآشناست، ضد تخیل پویاست. همینگونه بعضی عناصر عالم، چون خاک یا آب، فعالیت دیگر عناصر، چون آتش یا هوا را سد می‌کنند. در مورد نیچه که آثارش گواه بر «روانی بالاطلب و ادج جو»، است هوا، عنصر طبیعی تخیل پویای اوست.

نیچه، نه شاعر زمین است، نه شاعر آب، و نه شاعر آتش. وجود حیاتی زیرزمینی، به وی مجالی برای کار و عمل می‌دهد، نه فرصت خیالبافی. نیچه «به شناسایی و راز آموزی انفعالی، تن در نمی‌دهد. بلکه بی‌واسطه، ضد زمین، دست به کار می‌شود.»^۷ راز آموز مطلق است و ماده را وقتی که خود بیافریند، می‌تواند شناخت. از پذیرش مالخیولای تیره گون و «بازی نحس ابرهای تار و باران‌زای سودای نمناک که می‌گذرند»، ابا دارد. باید همراه وی، تخیل دربارهٔ ماده و برانگیخته ماده را از این جهت که تصاویرش نمایانگر وحدت شاعرند، آزمود. بارانی که بر کوهساران زرتشت فرو می‌بارد، از ماده آب نیست؛ و این نکته را وقتی در می‌یابیم که متوجه باشیم حکیم شرق در تأملاتش در قلب کویر، نمی‌پندارد که ابرهای آسمانی صحرا، باران زاست. بنابراین تصویر خیالی که با فلان صفت آمده، عاری از معنای جوهری مربوط است، و میان آن تصویر و جوهر (ش)، میدانی برای حرکت و جنبش هست، بی‌اعتنایی نیچه به آب، در ایرادی که به واگنر می‌گیرد از این قرار که «شرایط فیزیولوژیکی موسیقی را بازگون کرده»،^۸ به وضوح نمایان می‌شود. کینهٔ واگنر را به دل گرفته، چون وی از رقصانیدن (به راه و رسم زرتشت) امتناع داشته، و «آنقدر در دریا فرو می‌بردمان تا سرانجام عنان اختیار خویش را به دست عنصر آب رها کنیم.»^۹ نیچه برای آب اهمیتی قایل نیست، زیرا آب، پویا نیست، و حضورش حتی وقتی متحرک است، باز سنگین است.

اما نپذیرفتن آتش از جانب نیچه، یکدست و یکپارچه نیست، زیرا عنصر آتش به تخیل پویا وابسته است، گرچه حرکاتش سست و ظریف‌اند. آتش «تصویرتابی خشم، یا فرافکنی خشم است.»^{۱۰} چون تندر زود گذر است و همانسان به شتاب ناپدید می‌شود. «داع چیزی به دل آدم نیچه‌وار نمی‌ماند.» وانگهی، خصلت پویای آتش، به صورتی باطل نما و متعارض که شگفت است نمودار می‌شود: «آتش نیچه، خواستار سرماست.» و این نمونه‌ای است از استحالهٔ نوعی ارزش به ارزشی که از آن برتر است، به نیروی خیال. بنابراین، خیال، با تغییر ارزشها، جنبان و پویا می‌شود. «شعله همچون مار است، که گردنش را به سوی بلندیهایی بیش از پیش پاک و زدوده، افراشته.»^{۱۱} زرتشت‌انگبین می‌طلبد که همانند «آتش فسرده» است، و «خورشیدها، ارادهٔ بی‌امان خود را پی می‌گیرند، این است سردیشان.»^{۱۲} بنابراین، خصایل پویای عنصری که اینچنین به ضد دست نیافتنی‌اش شدیداً شوقمند است، بیش از غنای جوهری همان عنصر است.

طرد این عناصر، تلویحاً وجود جوهری را تأیید می‌کند که ما از مجرای به درک و فهمش نایل می‌گردیم که مرئی و مشهود نیست، و معلوم می‌دارد که نیچه از خود تصویر شاعری هوا طلب رقم می‌زند. هوا، مشکل مناسبات میان وجود کون و صیوررت را می‌گشاید.

هوا، جوهری است لایزال که فقط با اسناد کیفیاتی خیالی بدان، می‌توان توصیفش کرد. هوا، ندایی است که ما را برای صعود به بلندجایها فرا می‌خواند. جز این، آنچه درباره‌اش بگویند، افسانه‌پردازی است. هوا، جوهری است که کیفیت‌پذیر نیست، بنابراین می‌تواند معلوم دارد که «صفت ممیزه وجود جز این نیست که با حکمت صیرورت تام، مطابق است.»^{۱۳} هوا جوهر بیکرانی است که از میانش چون جسمی می‌گذریم که گویی از ماده قوام نیافته است. این پویایی عاری از منطق، آشکار می‌سازد که چرا والری^{۱۴} واقعاً نمی‌توانست شعر نیچه را دریابد. هوا عهده دار همان نقش بالاطلبی است و برخی از صفات آن را داراست، ولی (اگر بتوان گفت)، بر آن این مزیت را نیز دارد که جایش نسبتاً معلوم است، حتی اگر همه جا باشد. در واقع اگر پرسند «هوا کجاست؟»، برای پاسخگویی کافی است که دستها را بالا ببریم و هوا را پیرامون خود، هم زنیب و زیر و بالا کنیم. اما هوا، جای دیگر هم هست. بنابراین پرسش و پاسخ درباره اعتلاء و هوا، از یک مقوله‌اند. وقتی عزم دست به کاری زدن، پدیدار می‌گردد، هوا، «هشیاری به کاری است که عنقریب خواهد شد، شعور به تصور یا مفهومی است که ما را از چنگ اراده‌ای درهم فشرده و توده شده، می‌رهاند.»^{۱۵} این بلندجایها، توان بخش‌اند، و کار در آن فرازگاهها، مؤثر است و موفق، و به سبب سکوت حاکم، ظنین افکن. وجود، پس از کار، خاموش می‌شود، نه از اینرو که تلاش خسته‌اش کرده، بلکه بدین جهت که در فضایی قدسی، تحقق یافته است.

مسئله‌ای که منظومه «زورقشت» مطرح می‌کند، گذار از علم نمادهای اخلاق، به ارزشگذاری علم طبیعت است. باشلار معتقد است که پرداختن به این مسئله، به عهده مصلح اخلاق است. باشلار، که در نظرش، تخیل، از لحاظ روانی دارای ارزشی اساسی است، از خود می‌پرسد: چگونه می‌توان از تصاویر طبیعی (فیزیکی) برخاستن در هوا، به اخلاقیات پویایی دست یافت؟ این نکته برای نیچه که در آثارش، شعر «زمینه ساز اخلاق است»، اهمیت دارد. بدینگونه، تصویر پرواز، برانگیزنده اخلاقیات بالاطلبی و جهش برای گذشتن از خط و مرز است. برای تخیل، پرواز، فوت و فنی که به کار باید برد، و یا قوه محرکه و ماشینی که اختراع باید کرد، نیست، بلکه پرواز، ماده‌ای است که لازم است استحاله یابد. بنابراین شگفت نیست که اخلاق از دیدگاه نیچه، بر مبنای تصاویر خیال استوار است، زیرا تصاویر خیال، دارای حیاتی مستقل و زاینده اندیشه‌ای ویژه‌اند. پس، اخلاق با ضرورتی دست و گریبان است که همانا خلایقی است که اذن دستیابی به ماوراءالطبیعه را می‌دهد.

اگر تصویر خیال اینچنین با اخلاق پیوستگی دارد، از اینروست که تصویر خیال، عامل فعالیت و دست به کار شدن است. و عمل، در سایه ارزشهای استحاله یافته بر اثر عبور از خط و مرز، که خود، خالق آن ارزشهاست، گسترش می‌یابد. چیزی که عقل از فهمش عاجز است، با عزم دست به کار شدن که هم پیمان تخیل است، متحد می‌شود. و این عزم و همت که به اندازه تصویر خیال، سریع‌السیر است، برای افزایش سرعتش، بر خود متکی است. بنابراین، وفور تصاویر خیال در شعر نیچه، «فیزیک تجربی اخلاقیات» را به ما عرضه مامی‌دارد. تنها قرینه

این تجربه اندوزی، «طلب جام»^{۱۶} گرال^{۱۷}، یا جستجوی حجرالفلسفه (در کیمیاگری) است. این تجربه، در جهانی که «خصلتی پهلوانی می یابد»، و در طبیعتی که فی نفسه به حیاتی پر برکت و شکوفان می رسد، که طبیعت، به همین سبب از مرز خود فراتر می رود، سلسله مراتبی ایجاد می کند. پایه های این «فیزیک»، بر وحدت تنگاتنگ میان ماده انسانی و طبیعت، مبتنی است: جهان، در درون ما به خیالیانی های پویا، می پردازد.»

تخیل، که بر مبنایش، جهان خلق می شود، و طبیعت، به وجهی اخلاقی و مابعدالطبیعی، رشد می کند و می بالد، تنها، بیانگر عملی خواسته و اختیاری نیست، بلکه ایضاً مبین کشش (رؤیت های لایزال)^{۱۸} برای کسی است که به سویشان پر می کشد:

برترین صورت فلکی وجود
 صحیفه رؤیت های لایزال
 تویی که به سویم می آیی.^{۱۹}

تخیل، سیر کون و صیوروت را در جهت مخالف، برمی انگیزد. وجودی که به کون و صیوروتش دل بسته بودیم، زیرا خویشتن و او را، یکی و یگانه می پنداشتیم، معلوم می شود که درست مثل خود ماست. در وجودش ضرورتی هست، همانند ضرورت وجود ما، اما، آن ضرورت، مبتنی بر کون و صیوروت پویایی است که متقابلاً سیر و حرکت به سویش را ارزمند می کند. «ذات تخیل و ذات اخلاق، بیش از آنکه روانشناسی عقلانی می پندارد (که همواره تمایل دارد تصاویر خیال را تمثیل یا Allegorie بدانند)، همدست اند.»^{۲۰} بدینگونه انشاق و دوگانگی میان وجود و موجود (یا هستی و هست) مرتفع می شود. آنها هر دو از یک گوهرند، و هر دو به حرکتی که همانند اما در جهات مخالف هم، متحرکند؛ و این حرکت همانند در دو سوی مخالف، در عین حال، آزادی اولی مابعدالطبیعی) و وابستگی متقابلشان را در مقوله اخلاق، به اثبات می رساند. همچنین، این نکته، معلوم می دارد که «تخیل، بیش از خود، نمودگار وحدت جان آدمی است.» اما معنای دیگرش نیز این است که دوگانگی تن و روان، از میان برخاسته، و آن دو، یگانه گشته اند، و یورش و حمله وری، مبنای فیزیکی دارد؛ و میانه گری ملازم با آن، سرچشمه استحال ارزشهاست. حلقه بسته روان - تن - طبیعت، می شکنند و با «احساس خواست و طلب»، و نتیجتاً با عزمی اخلاقی که آدمی در برابر بعضی عناصر، مثلاً رویاروی خورشید: طالع، جسماً احساس می کند، به هم می آید. طلوع خورشید، رمز بیداری عالم است که (عالم بیدار شده را) به جنبش وامی دارد و برمی انگیزد تا در زندگانی نوی پیش بتازد. بدین جهت، «سپیده دم، حس درونی یا حس مشترک وجود طالع ماست.»^{۲۱} فجر، اصل بازگشت جاودانه است که خود باز نمی گردد، بلکه وادارش می کنند که بازگردد. صورت اثباتی و تحصیلی عملی انفعالی است. بنابراین این باید بازگشت جاودانه را از جمله «بیداریهای اراده معطوف به قدرت»، که به حلقه اراده و هشیاری به داشتن

اینچنین روانکاوی عمود گرایی، تکوین مابعدالطبیعه نیچه را آشکار می‌سازد. تصاویر خیال پویا، عملی جسمانی (فیزیکی) تولید می‌کنند که هشیاری به داشتن اراده، از آن زاده می‌شود.

این پویایی، که همانند هر آفرینشی بی‌سبب و بهانه است، با اینهمه بر ضرورتی درونی، درست مانده قصد و نیتی که کلیت جهان را نشانه می‌گیرد، متکی است. آن پویایی، صیوروتی است خواهان گذارش در وجود، با این یقین که آن وجود نیز، خود، نفس صیوروت است و میان آن دو، کشش متقابلی هست. این دیالکتیک را می‌توان چنین بیان کرد: «وجودی که بالا می‌رود و به زیر می‌آید، وجودی است که همه چیز با وی در فراز و فرود است.»^{۲۲} بنابراین، وحدت مابعدالطبیعی شعر نیچه، به درستی مرهون اتحاد تصاویر خیال با اندیشه اخلاقی است. آنچه رفیع است، ژرفا می‌یابد، و عملی در شرف وقوع است، همزمان، سیر و نظری فعال است و گشوده بر دنیای ممکنات و پذیرای هر ممکنی.

باشلار، ما را با نیچه رهیده از جتنی که مُلک وجودش را مسخر کرده بود، و اینک در قاموس‌اش، «قوی» به معنای «زاهد و پارسا» ست، و «قدرتمند، به معنای مشکل پسند در آفرینندگی»، و «حرکت، مفید معنی نظر به لایتناهی»، و «اراده، در مفهوم حضور واقعیتی خجسته و فرخنده»، آشتی می‌دهد. باشلار، تنها نویسنده و تنها متفکری است که توانسته دواری را که از نیچه عارضمان می‌شود، به صفا و خلوص دلواپسی‌اش، مربوط کند.

۱. Pierre Boudot: «Psychanalyse de la Totalité Gaston Bachelard» in: Nietzsche et les écrivains français, 1930 a 1960. Paris 1970. p. 229-243.

عنوان مقاله از مترجم است. درباره گاستون باشلار، رجوع کنید به مقدمه نگارنده بر کتاب «روانکاوی آتش» (انتشارات توس، ۱۳۶۴).

۲. Gaston Bachelard: L'Air et les Songes, Paris, 1944

خاصه فصل پنجم، صفحات ۱۴۶-۱۸۶.

به علاوه باید خاطر نشان ساخت که باشلار در آثار دیگرش مربوط به تخیل، مدام به نیچه رجوع می‌دهد: L'Eau et les Rêves-La Terre et les Rêveries du repos-La Terre et les Rêveries de la Volonté .

۳. L'Air et les Songes, P. 147.

۴. Gabriel Marcel

۵. Heidegger

۶. L'Air et les Songes, P. 146.

۷. همان، ص ۱۴۲. در نهایت، می‌توان گفت که نیچه احساس می‌کند زمین وی را به تجاوز فرا می‌خواند.
۸. همان، ص ۱۵۲.
۹. همان ص ۱۵۲.
۱۰. همان، ص ۱۵۳.
۱۱. نیچه: Poesies، ترجمه Albert، صفحه ۲۷۲، (به نقل از باشلار، مرجع فوق، ص. ۱۵۵).
۱۲. نیچه: چنین گفت زرتشت («سرود شب»)، به نقل از باشلار در کتاب یاد شده، ص ۱۵۶. (نیچه: چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، ۱۳۵۷، ص ۱۵۴).
- L'Air et les Songes, P. 157. ۱۳
- Valéry. ۱۴
- L'Air et les Songes, P. 159. ۱۵
۱۶. در فرهنگ اروپا، قبل از مسیحیت و بعد از آن، جامی مرموز یا گوهری اسرارآمیز است که به زعم هنری گرین، قرینهٔ جام کیتسرو و یا جام جهان‌نمای ماست.
- Graal. ۱۷
۱۸. نیچه: «اشعار».
۱۹. نیچه: «اشعار».
- L'Air et les Songes, P. 175. ۲۰
۲۱. همان، ص، ۱۷۹.
۲۲. همان، ص، ۱۸۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی